

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

تا به حال دو روایت از روایات تخییر را مورد بررسی قرار دادیم. به نظر ما این دو روایت هم سنداً و هم دلالتاً مشکلی ندارد و تخییر ظاهری بین الحدیثین را اثبات می‌کند در نتیجه اگر دو حدیث با یکدیگر تعارض کردند فقیه مخیر به اخذ به هر یک از آن دو روایت است.

روایت سوم: روایت حارث بن مغیره در احتجاج^[۱]

روایت سوم، روایت «حارث بن مغیره» است که مرحوم طبرسی در احتجاج به صورت مرسل ذکر کردند. امام صادق (علیه السلام) به حارث بن مغیره می‌فرماید اگر از اصحاب حدیثی شنیدی و کلهم ثقة بر تو سعه وجود دارد و مخیری هر کدام را خواستی اخذ کنی تا این‌که قائم -مراد از قائم در اینجا وصف و لقب معین حضرت حجت (عج) نیست بلکه یعنی القائم بالامر فی کل عصر یعنی امام علیه السلام- را ببینی و روایت را به او عرضه بداری و او تکلیف را روشن کند.

پس و لو در حدیث لفظ خبران متعارضان یا مختلفان نیامده ولی سه قرینه داریم که مراد از الحدیث، یعنی حدیثین مختلفین متعارضین:

الف- کلهم ثقة: قرینه می‌شود که آن الحدیث یعنی خبران متعارضان چون اگر حدیث متعارضان نباشند آمدن این جمله بی معنا است.

ب- موسع علیک: اگر بحث از یک حدیث در میان باشد این جمله معنا ندارد پس باید دو روایت باشد که مخیر بین آنها باشیم.

ج- حتی ترى القائم (علیه السلام) فترد إلیه: اگر حدیث واحد ثقة به ما رسید چنین غایتی را لازم ندارد چون انسان باید به آن حدیث عمل کند پس این جمله نشان می‌دهد مورد روایت خبران متعارضان است.

در نتیجه به نظر ما دلالت روایت بر ما نحن فیه روشن است.

مرحوم اصفهانی دلالت روایت بر مدعا را می‌پذیرد اما می‌فرماید این روایت مربوط به زمان حضور امام معصوم (علیه السلام) است و ما از این روایت برای تخییر بین خبرین متعارضین در زمان غیبت نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ چون «حتی تری القائم» یعنی انسان امید دارد که امام را ببیند و این معنا اختصاص به زمان حضور دارد. ایشان در ادامه کبرایی را می‌فرماید که اجازه ترخیص و تخییر در مدت کوتاه مستلزم ترخیص و تخییر ابدی نیست.^[2]

در مقام اشکال به مرحوم اصفهانی می‌توانیم بگوئیم اولاً فرق گذاشتن بین زمان الحضور و زمان الغیبة صحیح نیست. بلکه اگر می‌فرمود هر چند شما وسعت دارید ولی بعد بروید خدمت امام و از امام سؤال کنید می‌گفتیم دلیل نداریم که اگر در زمان حضور ترخیص در تخییر بود در زمان غیبت هم باشد. اما وقتی روایت می‌گوید «حتی تری القائم» یعنی در زمان حضور اگر امام معصوم را هم ندیدی همین وظیفه را داری؛ مثلاً اگر یک راوی که در مدینه نیست و در مصر زندگی می‌کرده مواجه با دو حدیث مختلف شد حکم توسعه برای او باشد ولی اگر بعداً مثلاً در ایام حج یا وقت دیگر امام را دید و دو روایت را به امام عرضه کرد و ایشان فرمایش دیگری فرمودند باید او را عمل کند؛ اما اگر نرفت لزومی به رؤیت امام ندارد.

به بیان دیگر دلیلی برای تعبیر به «ترقب» که در کلام مرحوم اصفهانی آمده وجود ندارد چون حتی تری القائم به این معنا نیست که بر این شخص رؤیت امام لازم باشد و از روایت لزوم رؤیة الامام در هنگام مواجهه با دو خبر متعارض استفاده نمی‌شود یعنی امام نمی‌فرماید وقتی دو خبر متعارض به تو رسید تا زمانی که خدمت امام برسی و ایشان تکلیف را از بین این دو روایت معلوم کند موسع علیک بلکه امام (علیه السلام) غایت این را بیان می‌کنند و می‌گویند اگر امام را دیدی طبیعی است که از بین این دو خبر متعارض یکی را برای تو معین می‌کند ولی اگر ندیدی یا حتی تمکن داشتی و نرفتی مشکلی ندارد به هر کدام خواستی عمل کن اشکالی ندارد و کوتاهی نکرده‌ای.

ثانیاً «حتی» از غایاتی است که جزء موضوع است. صرف نظر از بحث تعارض اگر روایتی که راوی‌اش امامی عادل و از ثقة هم بالاتر، اما مضمون روایت مضمونی است که انسان ظنّ به این دارد که از امام صادر نشده‌است ولی باز باید طبق آن عمل کنیم مگر این‌که امام معصوم خلاف آن را بیان کند. در مانحن فیه هم چنین غایتی وجود دارد و جمله «حتی تری القائم» اختصاص به بحث تعارض ندارد و شرطی خارج از ماهیت حجیت خبر ثقة نیست یعنی در کلیه موارد و مشکلات احتمالی در روایات این امام معصوم است که می‌تواند مشکل را حل کند چه در جایی که یک خبر در میان باشد و چه در جایی که متعارضین باشند.

این بیان مرحوم اصفهانی مهم‌ترین نکته‌ای است که در این بحث وجود دارد. جمعی از اصولیین قبل از نائینی و خود نائینی می‌گویند روایات تخییر دو دسته است: الف- روایاتی که مربوط به زمان حضور است مثل همین روایت ب- روایاتی که نسبت به این مسئله اطلاق دارند. فعلاً- باید سایر روایات را نیز بررسی کنیم- به نظر ما این تقسیم صحیح نیست و روایات تخییر نسبت به زمان حضور و غیبت اطلاق دارند.

آقای خوئی می‌گویند این روایت مربوط به خبران متعارضین نیست بلکه این روایت غایت عمل به خبر ثقة است به این بیان که خبر ثقة تا زمان ظهور حجت معتبر است و وقتی زمان ظهور حضرت (عج) فرا می‌رسد روایات ثقة کاملاً از اعتبار می‌افتد و آنجا باید برویم خدمت حضرت - رزقنا الله رؤیته ان شاء الله - برویم و ببینیم این اخبار درست است یا نه؟^[3]

اولاً ایشان کلمه «قائم» را بر لقب خاص حضرت حجت حمل کردند در حالی‌که مرحوم اصفهانی هم تصریح دارد که مراد از

این لفظ «القائم بالامر فی کل عصر» است نه این که حضرت قائمی که در آخر الزمان می آید را ببیند. شاید همین مطلب منشأ این فرمایش آقای خوئی شده که بگویند این روایت مربوط به متعارضان نیست بلکه مربوط به اَمَد زمانی حجیت خبر ثقة است. ضمن این که معنا ندارد بگوئیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید اگر خبر ثقة در زمان من به تو رسید و معارض داشت تا زمان حضرت حجت در مورد آن صبر کن. علاوه بر این روایاتی داریم که در آن لفظ «قائم» آمده ولی امام حاضر در آن زمان اراده می شود.

ثانیاً ما غیر از «حتی تری القائم» دو قرینه دیگر - کُلُّهُمْ ثَقَّةٌ و موسّعٌ علیک - ذکر کردیم که با وجود این دو راهی غیر از حمل روایت بر وجود دو خبر متعارض نداریم.

بله احتمال دارد کسی بگوید موسع نزد آقای خوئی یعنی اگر خبری آمد و راوی اش ثقة بود شما لازم نیست احتیاط کنید بلکه به آن خبر عمل کنید ولی به نظر ما این حمل خیلی خلاف ظاهر است. موسّع یعنی جایی که دو راه و خبر تقریباً علی السویه وجود دارد که با هم تعارض دارند که یا باید به این و یا آن عمل کنید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

-
- [1] □ «مَا رَوَاهُ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِكَ الْحَدِيثَ وَ كُلُّهُمْ ثَقَّةٌ فَمُوسَّعٌ عَلَيْكَ حَتَّى تَرَى الْقَائِمَ فَتَرُدَّهُ عَلَيْهِ.» الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج2، ص: 357، وسائل الشيعة، ج27، ص: 122.
- [2] □ «و أما عن الثانية فموردها التمكن من لقاء الإمام - القائم بالأمر في كل عصر - و صورة ترقب لقائه عليه السلام، كما في أيام الحضور، لا زمان الغيبة، و الرخصة في التخيير في مدة قليلة لا تلازم رخصته فيه أبداً.» نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 363.
- [3] □ «و هذه الرواية - مضافاً إلى ضعف سندها بالارسال - لا دلالة لها على حكم المتعارضين كما ترى، و مفادها حجية أخبار الثقة إلى ظهور الحجة.» مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 509.